

Analysis of Correlated Structures of Siavash, Kaykhosrow and Forud

T. Malmir^{*}
F. Hosseinpanahi^{}**

Abstract

The story of Siavash in Shahnameh has been discussed more than any stories. Researchers continually have discussed the structure and deep-structure of this story. Especially they have tried to find a deep-structure in the story of Siavash that can explain the multiple structures in this story. In this article we are going to explain the major structure of the story of Siavash based on his diverse deep-structures so that we can able to explain the position and relation of Siavash, Kaykhosrow and Forud in the big scheme of the story of Siavash. The results show the determinant role of four deep-structures in genesis and narrative of the story of Siavash. Among them, the myth of First Prototype of Human is the fundamental deep-structure in the major structure of Siavash story and it plays a key role in genesis of other deep-structures in the big structure of this story. Each of these deep-structures, with their multiple structures, have effective function in shaping of major structure of the story of Siavash. All structures branching from these deep-structures are so interrelated that caused the complexity of structure of the story of Siavash.

Key Words

Siavash; First Prototype of Human; Initiation; Fertility Rituals; Dragon Killing.

* Professor, University of Tehran

** PhD Candidate, University of Kordestan

تحلیل ساختار همبسته داستان‌های سیاوش، کیخسرو و فرود

تیمور مالمیر^۱ - فردین حسین‌پناهی^۲

چکیده

درباره داستان سیاوش، بیش از داستان‌های دیگر شاهنامه بحث شده است؛ اما همچنان بحث و جدل درباره ساختار و ژرف‌ساخت آن ادامه دارد، به‌ویژه آنکه باید به ژرف‌ساختی از داستان دست یافت که بتواند ساختارهای متعدّد را تبیین کند. در این مقاله کوشش شده است ساختار کلان داستان سیاوش در ژرف‌ساخت‌های گوناگون تبیین شود تا از طریق آن، جایگاه و نسبت شخصیت‌های سیاوش، کیخسرو و فرود در طرح بزرگ داستان تحلیل شود. نتایج تحقیق، نقش تعیین‌کننده چهار ژرف‌ساخت را در تکوین و روایت داستان سیاوش نشان می‌دهد. از میان آنها ژرف‌ساخت مبتنی بر اسطوره نمونه نخستین انسان از بنیادی‌ترین ژرف‌ساخت‌ها در ساختار کلان داستان سیاوش است که در تکوین ژرف‌ساخت‌های دیگر نیز نقش اساسی دارد. هر یک از این ژرف‌ساخت‌ها با ساختارهای متعدّد، جایگاه تأثیرگذاری در شکل‌گیری ساختار کلان داستان داشته‌اند. همه ساختارهای منشعب از این ژرف‌ساخت‌ها به گونه‌ای در هم تنیده شده‌اند که به پیچیدگی ساختار داستان سیاوش انجامیده است.

واژه‌های کلیدی

سیاوش، نمونه نخستین انسان، آشناسازی، آیین‌های باروری، اژدهاکشی

۱- بیان مسئله

طرح کلان داستان سیاوش در شاهنامه، تولّد سیاوش تا عروج کیخسرو است. در این داستان، ساختارهای متعدّد وجود دارد و تلاشی برای یکپارچه‌سازی داستان برای زدودن آثار تعدّد و نظیره‌های درون داستان انجام نشده است؛ به طوری که می‌توان گفت داستان سیاوش یک داستان نیست، بلکه ترکیبی از چند داستان است. به جز شاهنامه در متون پهلوی نیز شخصیت، ماجرا و کردارهای مربوط به سیاوش با افراد دیگر آمیختگی دارد. مطالب مینوی خرد درباره کاوس، سیاوش و کیخسرو به صورتی است که این سه شخص را تکمیل‌کننده یکدیگر نشان می‌دهد. سود کاوس در

^۱؛ استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران، تهران، ایران timoormalmir@ut.ac.ir

^۲؛ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کردستان، کردستان، ایران fardin.hp@gmail.com

به‌دنیا آوردن سیاوش و سود سیاوش نیز در زادن کیخسرو و ساختن کنگ‌دژ است. همچنین سود کیخسرو، کشتن افراسیاب و کندن بتکده ساحل دریاچه چیچست است. کیخسرو، کنگ‌دژ را برپا می‌کند و در آخرالزمان یاریگر سوشیانت در آماده‌کردن آفریدگان برای رستاخیز خواهد بود (مینوی خرد، ۱۳۶۴: ۴۵). در اینجا سیر ممتدی از یک وظیفه یا خویشکاری واحد مطرح است. این سیر از کاوس شروع می‌شود و در نهایت به کیخسرو می‌رسد که بیانگر ارتباط ژرف‌ساختی این سه شخصیت است. در این میان، نقش و شخصیت فرود نیز قابل توجه است؛ ارتباط فرود با سیاوش و دو تن دیگر را باید در ساختار ویژه داستان فرود و سرنوشتش در شاهنامه یافت. این مسئله همچنین می‌تواند هدایتگر خواننده به نقش جریره و نسبت او با فرنگیس در ساختار داستان باشد. مجموع اینها نشان‌دهنده یک ساختار کلان و در عین حال پیچیده در داستان سیاوش است. جایگاه آیینی سیاوش و تداخل روایت‌های مختلف در داستان‌پردازی سیاوش، ساختار پیچیده و چند لایه‌ای به این داستان داده است.

۲- پیشینه تحقیق

از جمله مواردی که به صورت جداگانه موضوع تحقیقات پیشین قرار گرفته است از این قرار است: بن‌مایه اسطوره‌ای داستان و شخصیت سیاوش، رفتن از ایران، عامل تسلیم او در توران، هویت مادر او، رابطه او با پدر، نقش افراسیاب و پیران ویسه در زندگی و سرنوشت سیاوش و کیخسرو، مرگ فرود، پادشاهی کیخسرو و نقش رستم در داستان‌های خاندان سیاوش. اما همچنان حضور و جایگاه مؤثر سیاوش و افراد دیگر خاندان او در ساختار شاهنامه به تأمل و تحقیق نیازمند است. مسکوب، داستان سیاوش و شخصیت‌هایی مثل کیخسرو، کاوس و افراسیاب را گزارش و تأویل کرده است. او داستان را از اساطیر آفرینش ایرانی و نبرد اهورا و اهریمن متأثر می‌پندارد (مسکوب، ۱۳۵۱: ۶۷-۶۵) و به تسلیم تقدیرگونه سیاوش در پایان کار توجه می‌کند، «اما به منشأ داستان پی نبرده است» (بهار، ۱۳۷۷: ۴۶۸). برخی محققان با تمرکز بر عناصری از داستان سیاوش، آن را با تراژدی‌های یونانی همسان دانسته‌اند (محقق و همکاران، ۱۳۸۹: ۲)، در حالی که ساختارهای مشابه داستان سیاوش در داستان‌های ایرانی دیگر مثل کیومرث و سیامک و پسران فریدون نیز تکرار شده است. اگر این ساختارها تراژدی باشد، چرا فقط یکی از آنها این همه در فرهنگ ایرانی اهمیت یافته است و با آیین‌های خاص اجرا می‌شده است؟

بهار، ساختار داستان سیاوش را دو بخش می‌داند: بخش اول، داستان عشق یک مادر ناتنی به پسرخوانده‌اش، پرهیز و امتناع پسرخوانده از درخواست او و توطئه نامادری علیه پسرخوانده است. بخش دوم، داستان پناه‌بردن شاهزاده‌ای به سرزمین دشمن، شهرت و محبوبیت او و دامادشدنش در آنجا، فتنه‌انگیزی دیگران علیه او، کشته‌شدن او به فرمان پادشاه آنجا و رویدان گیاهی از خون اوست (بهار، ۱۳۷۴: ۴۵-۴۴). بهار با توجه به شواهد باستان‌شناسی، بخش نخست را به دوره تمدن ایرانی ماوراءالنهر متعلق می‌داند (همان: ۴۵) و از نظر ژرف‌ساختی نیز داستان سیاوش را در متأثر از آیین‌های باروری در بین‌النهرین به‌ویژه ایشتر و تموز می‌داند (بهار، ۱۳۸۷: ۴۲۰)؛ اما علی‌حضور با تمرکز بر یافته‌های تاریخی و باستان‌شناسی، دیدگاه تأثیرپذیری اسطوره سیاوش از آیین‌های بین‌النهرین را نمی‌پذیرد و معتقد است اسطوره سیاوش و شکل آیینی آن، یعنی سوگ سیاوش از آیین‌های بسیار کهن آسیای مرکزی است که به صورت مستقل رواج داشته است. سیاوش در ادوار کهن، ایزدی بوده است که در آسیای مرکزی تقدیس می‌شده است (حصوری، ۱۳۷۸: ۱۶-۱۷ و ۴۷-۴۹). خجسته‌کیا نیز سیاوش را از ایزدان نباتی نمی‌داند و معتقد است با توجه به آنکه در روایات زرتشتی

ایزد باروری وجود داشته است، نباید داستان سیاوش را به خارج از مرزهای فرهنگی ایران نسبت داد (کیا، ۱۳۸۸: ۲۸-۲۷). سرکاراتی و خالقی مطلق نیز با رویکرد دیگری، کارکردهای موجود در داستان سیاوش را با کارکردهای داستان کیومرث و جمشید که نمونه‌های نخستین انسان هستند، همسان دانسته‌اند (سرکاراتی، ۱۳۷۸: ۱۰۸)؛ (خالقی مطلق، ۱۳۷۲: ۹۹-۱۰۴). جعفری نیز بر مبنای پیرنگ داستان و به پیروی بهار، داستان سیاوش در شاهنامه از تولد تا مرگ او را مشتمل بر دو اپیزود می‌داند: از تولد سیاوش تا ترک وطن و از حضور سیاوش در توران تا کشته‌شدن او (جعفری، ۱۳۹۱: ۹۸). جعفری با همسان‌سازی برخی عناصر اپیزود اول با عناصر درام و برخی عناصر اپیزود دوم با عناصر تراژدی، بخش نخست را داستان دراماتیک و بخش دوم را داستان تراژیک می‌داند (همان: ۱۰۵). او همچنین بر مبنای پیرفت‌های داستانی و بن‌مایه‌های اساطیری داستان سیاوش، این داستان را متشکل از سه قصه دانسته است: سیاوش و سودابه که از تولد سیاوش تا رستاخیز او در قالب کیخسرو است، سیاوش و کاوس که از حمله افراسیاب تا ترک وطن سیاوش است و سیاوش و افراسیاب که از ورود سیاوش به توران تا کشته‌شدن او است. این سه قصه به ترتیب در سه واحد بن‌مایه‌ای «مرگ و رستاخیز»، «جوانمرگی» و «حسادت و سعایت» می‌گنجد (همان). این نظریه‌ها از مهم‌ترین پژوهش‌های اسطوره سیاوش است. تحقیقات بعدی درباره سیاوش بیشتر متأثر از پژوهش‌های پیشگام، به ویژه آرای مهرداد بهار است، از جمله این تحقیقات می‌توان این موارد را نام برد: شکیبی ممتاز، ۱۳۸۹: ۱۱۶-۱۰۱، رضایی دشت‌ارژنه و گلی‌زاده، ۱۳۹۰: ۸۳-۵۷، آیینه‌وند و نصرالله، ۲۰۰۶: ۸-۱، فاضلی و کنعانی، ۱۳۸۹: ۱۰۸-۹۳ و قائمی، ۱۳۸۹: ۸۳-۸۱.

۳- پرسش‌ها و اهداف تحقیق

نظریات مختلف درباره داستان سیاوش، بیانگر ساختار پیچیده این داستان است؛ به طوری که هر یک از محققان با استناد به عناصر معناداری در این داستان به استنباط‌های خاصی رسیده‌اند. پرسش‌های اصلی، آن است که با توجه به این ساختارها و دلالت‌های متعدد، ساختار کلان داستان سیاوش چگونه تبیین می‌شود. با وجود روستاها و گوناگون، چگونه می‌توان ساختار مرکزی داستان را معین کرد تا از طریق آن بتوان چگونگی و سبب پیوستن برخی داستان‌های فرعی را در داستان سیاوش به صورت یک خاندان ویژه، تبیین کرد؟ در این مقاله با تفکیک و تحلیل ساختارهای داستان سیاوش، پاسخ این پرسش‌ها ارائه می‌شود تا بتوان جایگاه و نسبت شخصیت‌های سیاوش، کیخسرو و فرود را در طرح بزرگ داستان تبیین کرد و ساختارها و موضوعات متفاوت داستان را با دیگر داستان‌ها روشن کنیم. نمونه این موضوعات، وجود دو زن، دو فرزند و مرگ یکی از آنان، فرود و عروج دیگری و کیخسرو است.

۴- ساختار کلان داستان سیاوش

داستان سیاوش از یکسو مجموعه رویدادها مثل عشق، توطئه، آزمون، سفر، ازدواج، مرگ و...، شخصیت‌ها، عناصر مکان و جز اینهاست که در مجموع، وجه داستانی (fabula) را در این متن روایی تشکیل می‌دهند. از سوی دیگر مثل هر روایتی، صرف نظر از عناصر مختلف، وجه بنیادین روایی بودن آن (پرینس، ۱۳۹۱: ۱۵۳) بر انتقال از وضعیتی به وضعیت دیگر مبتنی است. مجموع این مؤلفه‌ها، متن روایی داستان سیاوش را دربرمی‌گیرند. در این متن روایی، یک زنجیره خطی از کارکردها (function) در نظم معناداری قرار گرفته است: رفتن سیاوش به زابلستان و تعلیم یافتن نزد

رستم، بازگشت به خانه، رفتن به توران، ازدواج با دختران پیران و افراسیاب، کشته شدن در توران، بازگشت فرزند او، کیخسرو، به ایران، به پادشاهی رسیدن کیخسرو و سرانجام رفتن او از این دنیا و علاوه بر آن ماجرای مرگ فرود. این کارکردها بر انتقال از وضعیتی به وضعیت دیگر، مبتنی است. این انتقال به ناچار به ایجاد وضعیت جدیدی می‌انجامد. در ژرف‌ساخت اسطوره‌ای، این انتقال در هر نظام آیینی و روایی بر گسستگی از وضعیت پیشین، مبتنی است. این مسئله که از بنیان‌های روایت‌پردازی و اسطوره‌سازی بشر است به مبنای معرفتی عمیقی اشاره می‌کند؛ اصل مهمی که در آن، تحوّل بنیادین تنها در گرو نابودی وجود پیشین و تولّد وجود نوین است (الیاده، ۱۳۸۶: ۵۹). مرگ از مهم‌ترین شکل‌های گسستن از وضعیت پیشین یا وضعیت اولی است. مرگ در داستان سیاوش، نقطه اصلی تحوّل و دگرگونی کنشگران است. در این داستان، مرگ یک قهرمان، زمینه‌ای را برای ایجاد وضعیت جدید و نقش‌آفرینی قهرمان دیگر، فراهم می‌کند. به عبارت دیگر، مرگ یک کنشگر، ظهور کنشگران جدید را باعث می‌شود. ساز و کار مرگ، انتقال از وضعیتی به وضعیت دیگر و ظهور کنشگران جدید را می‌توان هسته مرکزی در ساختار کلان داستان سیاوش دانست. وجود ساختارهای متعدّد در این داستان، بیشتر از جایگاه پویای هسته مرکزی آن برمی‌خیزد. باید توجه داشت که اصالت یک روایت تا حدّ زیادی می‌تواند بقا و تأثیرگذاری آن را تضمین کند. اصالت روایی و آیینی سیاوش، قدمت بسیار کهن آن و نقش پویای هسته مرکزی داستان به شکل‌گیری و تداخل ژرف‌ساخت‌های مختلفی در این داستان انجامیده است. در داستان سیاوش از یکسو می‌توان ژرف‌ساخت مبتنی بر آیین‌های آشناسازی را استخراج کرد و از سوی دیگر به ژرف‌ساخت مبتنی بر آیین‌های باروری دست یافت. همچنین پیچیدگی نهفته در روایت این داستان، نشانه‌هایی از وجود ژرف‌ساخت مبتنی بر اسطوره‌آژدهاکشی را آشکار می‌کند. هر یک از این ژرف‌ساخت‌ها از ساختارهای بنیادین در روایت‌پردازی‌های اسطوره‌ای است. نکته شگفت آنکه داستان سیاوش به‌تنهایی دربردارنده همه این ژرف‌ساخت‌های اصلی است و هر یک از این ژرف‌ساخت‌ها منشأ ساختارهای متعدّدی در داستان سیاوش است. همه این ساختارها با ژرف‌ساخت‌های مختلف، طوری در هم تنیده شده است که نمی‌توان میان آنها مرزهای تفکیک‌شده ایجاد کرد. در ظاهر، مخاطب با یک روایت بسیار پیچیده و بدون یک ساختار مشخص مرکزی مواجه است. ادعای دست‌یابی به ساختار نهایی، سخن‌گرافی است، اما می‌توان امیدوار بود که ژرف‌ساخت کلان‌تر و بنیادی‌تری از ژرف‌ساخت‌های موجود دیگر به دست آورد؛ زیرا وجود ساختارهای هم‌ارز، نشانگر وجود ساختار کلان‌تری است. بنابراین واضح است که ساختار این داستان در وجه بنیادینش بر اسطوره نمونه نخستین انسان مبتنی است.

اسطوره‌های برخاسته از آفرینش نمونه نخستین انسان از بنیادی‌ترین اسطوره‌ها در روایات بشری است. نگاهی به اساطیر آفرینش نخستین در سراسر جهان (رضایی، ۱۳۸۳: ۱۷۰-۶۴) نشان می‌دهد که این روایت‌ها از ساختار نسبتاً همسانی پیروی می‌کنند که مبتنی بر مرگ یا نابودی پیش‌نمونه و ایجاد آفریدگان بعدی از کالبد اوست. پدیدآمدن آفریدگان و وضعیت جدید به مرگ پیش‌نمونه، وابسته است. همچنان که در روایت‌های ایرانی، پس از مرگ دو پیش‌نمونه نخستین یعنی کیومرث و گاو یکتاآفریده از کالبد آنها انسان‌ها و آفریدگان دیگر اهوره‌مزدا به وجود آمدند (فرنبرگ دادگی، ۱۳۹۰: ۶۶-۶۵). در داستان‌های شاهنامه با توجه به متأخر بودن روایت شاهنامه، مرگ پیش‌نمونه و پدیدآمدن آفریدگان از پیکر او به شکل تغییر یافته‌ای مشاهده می‌شود. این تغییر به صورت ایجاد نسبت پدر و پسر و به شکل تحوّل یافته یعنی نسبت برادری است، سپس مرگ یکی از آنها روایت می‌شود. کریستن‌سن، این ساختار را در روایت‌های کیومرث، هوشنگ، طهمورث و جمشید بررسی کرده است (کریستن‌سن، ۱۳۷۷). اما نگاهی به ساختار

بنیادین در داستان‌های شاهنامه نشان می‌دهد که می‌توان همین ساختار را در مجموعه گسترده‌ای از این داستان‌ها استخراج کرد (مالمیر، ۱۳۸۷: ۲۰۷-۲۰۲). در داستان سیاوش، مرگ قهرمان در توران، سبب و انگیزه‌ای برای ظهور قهرمان برتر و تکامل یافته است. کیخسرو در واقع شکل تکامل یافته سیاوش است و برای هستی‌یافتن این کالبد تکامل یافته، مرگ پیش‌نمونه ضروری است.

اسطوره نمونه نخستین انسان در ژرف‌ساخت تعداد فراوانی از روایت‌ها، رشته ارتباطی نامرئی‌ای میان روایت‌هایی از ژانرها و موضوعات مختلف ایجاد کرده است. علیزاده و آیدنلو اسطوره نبرد پدر و پسر را در دو داستان رستم و سهراب و داستان ابراهیم ادهم و پسرش در *تذکره الاولیا* مقایسه کرده‌اند (علیزاده و آیدنلو، ۱۳۸۵: ۲۰۴-۱۹۶). پژوهشگران، نمونه‌های دیگری از تقابل پدر و پسر در متون حماسی و عرفانی ذکر کرده‌اند، اما از تحلیل علت شباهت دو داستان چیزی نوشته‌اند، جز آنکه مبنای اشتراک را وجود الگوی اسطوره‌ای - حماسی نبرد پدر و پسر دانسته‌اند. این در حالی است که اشتراک ساختاری این روایت‌ها بر وجود ژرف‌ساخت مشترک اسطوره نمونه نخستین در این روایت‌ها مبتنی است و الگوی نبرد پدر و پسر نیز بر مبنای آن شکل گرفته است. در *شاهنامه*، نبرد پدر و پسر به شکل‌های متنوع دیگری نیز مشاهده می‌شود. به طور اساسی مبنای بخش اسطوره‌ای *شاهنامه*، همین طرح یعنی مرگ پدر یا پسر است. مرگ پدر، بیشتر جریان عادی زندگی است، اما مرگ پسر، مایه‌ای شبیه به تراژدی می‌یابد. در ژرف‌ساخت داستان‌های مبتنی بر اسطوره نمونه نخستین برای ایجاد و آفرینش، پدر کشته می‌شود و در نتیجه مرگ پدر، پسر به وجود می‌آید. این الگو در *شاهنامه* کارکرد سیاسی‌ای یافته است. پسر به جای پدر به پادشاهی برگزیده می‌شود. خویشکاری و وظیفه پدر، زندگی کردن برای ایجاد پسر است. با وجود پسر، جایی برای حضور و تداوم زندگی پدر نیست. اصلاً تا پدر نمیرد پسر به دنیا نمی‌آید. مرگ پدر به سبب غفلت او که شکل تغییر یافته خواب نمونه نخستین انسان است، رخ می‌دهد تا اهریمن بر او غلبه یابد، او را بشکند و از شکسته یا تکه‌تکه شده او، فرزندش به دنیا آید. این مسئله، گناه، ضعف و یا غفلت ابتدایی قهرمان را توجیه می‌کند و «بازتاب دیگری از ضرورت وجود و هجوم اهریمن برای کشتن نمونه نخستین انسان است» (مالمیر، ۱۳۸۷: ۲۰۴). حضور ضد قهرمان مثل اهریمن، ضحاک، افراسیاب و... نیز توجیهی برای مرگ قهرمان است (همان: ۲۰۵-۲۰۴). در *شاهنامه*، عنصر غفلت مقدر قهرمان به شکل‌های مختلفی آمده است: غرور و نخوت جمشید، غفلت ایرج از توطئه برادران، ضعف و بی‌تدبیری نوذر، غفلت و خامی سهراب، غفلت سیاوش در اعتماد به افراسیاب و شیفتگی اسفندیار به قدرت.

در ثنویت زرتشتی، نبرد اهریمن با اهورا برای مبارزه با نیروهای اهورا (البته با علم اهورا) به تکثیر نیروهای اهورایی می‌انجامد (ر.ک: فرنبرگ دادگی، ۱۳۹۰: ۵۱-۵۴). زمینه اصلی نبرد اهریمن و تاریکی با اهورا و روشنی بر اخلاق مبتنی است. در وجه دیگر، اهوره‌مزدا همچون پدری است که فرزند خود را برای تداوم خلقت با ایجاد شرایط قربانی در قربانگاه قرار می‌دهد و کاری می‌کند که اهریمن، این موجود نیک را قربانی کند تا با قربانی او خلقت تداوم یابد. پس از مرگ نمونه نخستین از تکه‌تکه شدن او، فرزندان یا انسان نوعی به وجود می‌آیند و با اهریمن و نیروهای اهریمنی مبارزه می‌کنند. نبرد از قالب پدر و پسر به نبرد نیروهای نیک با نیروهای بدی تغییر می‌کند، اما شکل قبلی نیز به صورت ناخودآگاه با همان الگوی اصلی، تداوم می‌یابد. در جاهایی که این نبرد به شکل اصلی، نزدیک است و مبنای اخلاقی می‌یابد، پسر قربانی می‌شود، اما در شکل عادی و مبتنی بر کارکرد سیاسی اسطوره، پدر می‌میرد و همین مرگ پدر و کارکرد سیاسی، نبرد را از پدر و پسر به میان برادران سوق می‌دهد و جنگ بر سر قدرت شکل می‌گیرد. با وجود این،

برخی عناصر الگوی اصلی همچنان در این نوع داستان‌ها تکرار می‌شود، مثل داستان پسران فریدون که نبرد آنان بر سر قدرت در زمان زندگی پدر است. همچنین طرفداری فریدون از ایرج و هشدار به او برای درک کینه برادران و انتقام فریدون از پسرانش، سلم و تور به سبب مرگ ایرج از همین نوع و شکل دیگری از تداوم نبرد پدر و پسر است. در برخی نسخه‌های شاهنامه در داستان دیگری، فریدون نیز از جانب برادرانش دچار سوء قصد می‌شود که البته به کمک یک نیروی ایزدی، برادران او ناکام می‌شوند (فردوسی، ۱۳۷۴: ۱/۲۵۱). در ساختار اسطوره، این مرگ به پدر فریدون منتقل شده است. او با مرگ پدرش به قدرت می‌رسد؛ یعنی ضحاک، نماد نیروهای اهریمنی، پدرش را می‌کشد. سپس فریدون زاده می‌شود و انتقام او را می‌گیرد. مرگ سیامک و کین‌خواهی هوشنگ نیز پیرو همین الگوست.

الگوی نبرد پدر و پسر، گاهی به شکل تغییر یافته به صورت نبرد میان برادران روایت شده است. نمونه بارز آن در شاهنامه، تقابل پسران فریدون و کشته شدن ایرج است. در داستان سیاوش، شکل به مراتب پیچیده تری از این ساختار وجود دارد. این ساختار را در داستان مرگ فرود می‌توان یافت. داستان فرود از نظر ساختاری شباهت‌های قابل تأملی با داستان‌هایی مثل رستم و سهراب دارد. حمیدیان تنها با فرضیه کهن‌تر دانستن داستان‌های کیانیان در پیکره اولی حماسه ملی، معتقد است که داستان رستم و سهراب از داستان کشته شدن فرود، الگو برداری شده است (حمیدیان، ۱۳۸۳: ۲۸۳-۲۸۱). مختاریان نیز با تطبیق ساختاری اسطوره سیاوش با اسطوره ایسلندی بالدر، احتمال می‌دهد که قرار گرفتن ناگهانی داستان فرود در کنار داستان سیاوش از همسان‌انگاری با رویداد مرگ همسر بالدر و به آتش کشیدن اسبان و دارایی او ناشی می‌شود؛ چون جریره نیز هنگام کشته شدن فرود، اسبان و قلعه را به آتش کشید و خودکشی کرد (مختاریان، ۱۳۸۹: ۹۷). به آتش کشیدن اسبان و قلعه و خودکشی جریره از نظر ساختاری با مرگ همسر بالدر و به آتش کشیدن اسبان و دارایی او ارتباطی ندارد. مقایسه دو یا چند شخصیت یا کارکرد با هم، بدون در نظر داشتن ساختاری که در آن جای گرفته‌اند به نتیجه مناسبی نمی‌رسد. داستان بالدر روایت هر چند ناقصی از اسطوره ایزدان شهیدشونده است، اما در ساختار داستان فرود چنین شواهدی نیست و به آتش کشیدن اموال در داستان فرود با ژرف‌ساخت آیین‌های باروری ارتباطی ندارد.

برخی محققان با تمرکز بر ارزش‌گذاری‌های اخلاقی در تفسیر روایت اسطوره، داستان مرگ فرود را بر توطئه کیخسرو علیه او مبتنی دانسته‌اند. به این صورت که کیخسرو برای حذف رقیب سیاسی اش که همان برادر اوست به بهانه لشکرکشی، سپاهی به سوی توران به منطقه کلات می‌فرستد تا با این ترفند، فرود را از میان بردارد (بالازاده، ۱۳۸۷: ۱۴۲-۱۲۸)؛ (رضایی دشت‌ارژنه، ۱۳۹۲: ۵۹). چنین دیدگاهی نمی‌تواند به شناخت ژرف‌ساخت اسطوره فرود راهنما باشد، چون ارزش‌گذاری اخلاقی در روایت‌های اسطوره‌ای کارایی ندارد. اسطوره با رویکرد هستی‌شناسانه به مباحثی چون خدا، انسان، جهان و آفرینش معطوف است. داستان فرود با داشتن ژرف‌ساخت مبتنی بر اسطوره نمونه نخستین انسان، شکل دیگری از نبرد برادران است، اما نبرد برادران در این داستان را نه بر اساس تفسیر اخلاقی و فرضیه‌سازی‌های شبه‌تاریخی، بلکه بر مبنای ساختار اسطوره‌ای داستان، می‌توان تبیین کرد. در داستان فرود در کنار وجود تقابل برادران، همچنان بازتابی از نسبت پدر و پسر در ژرف‌ساخت آن وجود دارد؛ یعنی مرگ پدر که سیاوش است، بیشتر رخ داده است و زندگی پسر را موجب شده است. در لایه دیگری از داستان، مرگ فرود از مقدمات تداوم حیات کیخسرو است. در این ساختار، مرگ پیش‌نمونه به برادر یعنی فرود، منتقل شده است. جایگاه آیینی کیخسرو در متون زرتشتی باعث شده است که تقابل دو روایت فرود و کیخسرو در ساختار داستان به تداوم روایت کیخسرو

بیانجامد. این الگو به تقابل کیخسرو و فریبرز نیز تا حدی تعمیم‌پذیر است. به این صورت که نبرد برادران، سیاوش و فریبرز در قالب مسابقه کیخسرو و فریبرز برای تصاحب قدرت و شکل معقول آن به صورت گشودن دژ بهمن نمود یافته است. البته این تقابل در شاهنامه ریخت سیاسی به خود می‌گیرد و ژرف‌ساخت اسطوره‌ای آن را کمرنگ می‌کند.

در ژرف‌ساخت اسطوره‌ای داستان، جایگاه کاوس در تقابل ژرف‌ساختی کیخسرو و فرود و نیز کیخسرو یا سیاوش و فریبرز، همسان با وظیفه نظارتی فریدون در نبرد پسران، قابل تأمل است. جایگاه نظارتی کاوس در داستان نبرد برادران، شکل دیگری از ضرورت مرگ فرزند است. در این داستان می‌توان الگوی موجود در روایت‌های کیومرث، سیامک، هوشنگ و فریدون، ایرج و منوچهر را ردیابی کرد. در این روایت‌ها، کارکردهای مختلفی دیده می‌شود: مرگ فرزند به دست ضد قهرمان یا نیروی اهریمنی، نقش‌آفرینی پدر در غیاب فرزند شهیدشده، تولد فرد یا نواده‌ای از قهرمان شهیدشده و کین‌خواهی قهرمان نورسیده از قاتلان پدر یا جدش. این کارکردها در داستان کاوس، سیاوش و کیخسرو نیز تکرار شده است و بیانگر جایگاه تعیین‌کننده اسطوره نمونه نخستین انسان در شکل‌گیری روایت داستان سیاوش است. کاخ‌ساختن کاوس در البرز با وصفی که درباره‌ی هوای همیشه‌بهار و دوری آن از رنج و درد و بدی شده است (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲/۹۳) از پیوندهای ژرف‌ساختی دیگر در ساختار کلان داستان سیاوش است. این کاخ شباهتی به کنگ‌دژ دارد (همان: ۲/۳۰۹) و از نشانه‌های پیوند ژرف‌ساختی کاوس و سیاوش است، به‌ویژه با دقت در گزارش طبری از شهرساختن کاوس در البرز با نام کی‌کرد به درازای هفت فرسنگ این نکته را می‌توان دریافت: «بفرمود تا گرداگرد آن شهرستان، باره‌ای کردند رویین و یکی برنجین و دیگری از مس و چهارم از زر و دیگری از نقره و هر خواسته که او را بود اندر آنجا بنهاد و دیوان را پاسبان آن کرد» (طبری، ۱۳۸۹: ۴۳۷-۴۳۶). در بندهش و روایت پهلوی، کنگ‌دژ که ساخته سیاوش است در میان آسمان و زمین قرار دارد و کیخسرو آن را به زمین می‌نشانند (فرنغ دادگی، ۱۳۹۰: ۱۳۸)؛ (روایت پهلوی، ۱۳۹۰: ۳۲۷). بهار معتقد است که از نظر اسطوره‌ای، سیاوش گرد نمونه زمینی شهر آسمانی کنگ‌دژ است که میان آسمان و زمین معلق بود و کیخسرو آن را در زمین مستقر کرد (بهار، ۱۳۵۷: ۲۶۷-۲۶۳). در روایت‌پردازی داستان، سیاوش گرد در واقع صفت این شهر آسمانی و یا محل استقرار یافتن این شهر در زمین بوده است که بعدها به شهر مستقل و جدایی در روایت‌ها تغییر یافته است (همان: ۲۶۷-۲۶۶). در برخی روایت‌ها از ساخته‌شدن کنگ‌دژ بر فراز یک کوه بلند و دست‌نیافتنی سخن رفته است (همان: ۲۶۴) که می‌توان آن را با کاخ کاوس در البرز مقایسه کرد. همه اینها بیانگر ارتباط ژرف‌ساختی شخصیت‌های کاوس، سیاوش و کیخسرو است که درباره کاوس و سیاوش یا کیخسرو، مرگ پیش‌نمونه به پسر منتقل شده است.

شکل تغییر یافته نبرد برادران بر اساس الگوی نمونه نخستین انسان را در داستان‌های دیگری از شاهنامه نیز می‌توان مشاهده کرد. در داستان جمشید نیز نبرد برادران تکرار می‌شود. در بندهش آمده است: برادر جمشید، اسپدور با اژی‌دهاک همراه شد و جمشید را کشت (فرنغ دادگی، ۱۳۹۰: ۱۴۹). در این روایت اسطوره‌ای، مرگ پیش‌نمونه به صورت مرگ برادر آمده است و تداوم حیات پیش‌نمونه در کالبد برادر دیگر است، همچنان که پیش از جمشید نیز مرگ پیش‌نمونه به تهمورث، برادر جمشید، منتقل شده بود. تهمورث از نمونه‌های نخستین انسان در اساطیر ایرانی است (ر.ک: کریستن‌سن، ۱۳۹۳: ۲۸۰-۱۶۳). در روایت‌های کهن از مرگ و بلعیده‌شدن او به دست اهریمن سخن رفته است (همان: ۲۳۳) تا اینکه جمشید که خود از پیش‌نمونه‌هاست (همان: ۳۳۳-۳۲۷) با فریب‌دادن اهریمن توانست جسد تهمورث را از بدن او بیرون کشد (هینلز، ۱۳۸۳: ۱۰۸)؛ (کریستن‌سن، ۱۳۹۳: ۲۳۴-۲۳۳).

تبیین داستان اسکندر، برادر دارا نیز شکل دیگری از همین الگوی بنیادین است. با وجود این که در روایت‌های پیش از اسلام، اسکندر شخصیت منفور و پلیدی معرفی شده است (ر.ک: *شهرستان‌های ایران*، ۱۳۹۱: ۴۹)؛ (مینوی خرد، ۱۳۶۴: ۲۳)، اما در روایت‌های پس از اسلام به یک نماد برین و متعالی تبدیل شد. الیاده به این مسئله تصریح دارد که در روایت‌های ایرانی - غربی قرون وسطی و رومانیایی با تأثیرپذیری از اساطیر سنتی و تقریر مجلد آنها با یک بیان نو، اسکندر و کنش‌های او متناسب با آن فرهنگ خاص روایت‌پردازی شده است (الیاده، ۱۳۷۶: ۱۷۵-۱۷۳). این دستگاه تبلیغی عظیم اسکندر و جانشینان او را تأیید می‌کند تا آنجا که گاهی در برخی روایت‌ها، اسکندر جنبه پیامبری می‌یابد (نظامی، ۱۳۶۳: ۱۶۶). در روایت‌های ایرانی، داستان اسکندر از یکسو بر مبنای الگوی آشناسازی قهرمانی و از سوی دیگر بر مبنای اسطوره نمونه نخستین انسان، روایت شده است. اسکندر در *شاهنامه* هر چند از قتل دارا میراست، اما مرگ دارا نتیجه حمله اسکندر به ایران است. این شیوه روایت‌پردازی به طرز هوشمندانه‌ای بدون آنکه اسکندر را به شاه‌کشی متهم کند بر مبنای اسطوره نمونه نخستین انسان ساخته شده است. برای این منظور، ابتدا از طرح آشناسازی استفاده کرده‌اند. راندن ناهید از ایران به روم و تولد اسکندر از ناهید در روم، صورت دیگری از رانده‌شدن قهرمان یعنی اسکندر به سرزمین بیگانه است. اسکندر در آنجا بزرگ می‌شود و به سبب شایستگی فراوان و علاقه قیصر روم به او، جانشین قیصر می‌شود. مدتی بعد به ایران حمله می‌کند و دارا، برادر ناتنی خود را شکست می‌دهد. دارا با توطئه دو وزیرش زخم کاری‌ای برمی‌دارد. سرانجام، دارا و اسکندر به برادریشان پی می‌برند. دارا در لحظات آخر عمرش پس از پنددادن به اسکندر، پادشاهی ایران را به او می‌سپارد (فردوسی، ۱۳۸۶: ۵۶۱-۵/۵۲۴). این سبک روایت‌پردازی بر اسطوره نمونه نخستین انسان مبتنی است که در آن مرگ پیش‌نمونه به دارا منتقل شده است و اسکندر در جایگاه برادر او یا شکل دیگری از پسری که جانشین پدر شده است، به صورت تکامل یافته‌تر به حیاتش ادامه می‌دهد. این الگو، اعمال اسکندر پس از دارا را توجیه می‌کند. جهان‌گشایی‌های او به لحاظ ژرف‌ساختی به صورت کین‌خواهی اسکندر از اهریمنان و قاتلان است.

۵- ساختارهای مبتنی بر آیین‌های آشناسازی

آشناسازی (Initiation)، پاگشایی و آیین‌های تشرّف و گذار، همه به مجموعه آزمون‌ها، هنجارها و آیین‌هایی گفته می‌شود که طی آن فرد از دوران پیشین یا دوران خامی فاصله می‌گیرد و به بلوغ فکری، جسمی و روحی می‌رسد. از مهم‌ترین آداب مراسم آشناسازی در میان فرهنگ‌ها و جوامع مختلف به این موارد می‌توان اشاره کرد: دورشدن از خانواده، گذراندن مراحل دشواری از خشونت‌ها، نبردها، تحمل گرسنگی و تشنگی و یادگیری اسرار و رموز آیینی قبیله زیر نظر راهنمایانی با خصوصیات ویژه و سرانجام بازگشت قهرمان تشرّف‌یافته به میان جامعه. در برخی آیین‌های آشناسازی، نوآموز به گذراندن آزمون‌هایی چون نبرد با حیوانات درنده و حتی نبرد با افرادی از دشمنان قبیله ملزم می‌شود. این آزمون‌ها و نبردها به خشم و شوریدگی قهرمان می‌انجامد که جنبه آیینی دارد. گاهی نوآموز خود را به صورت خرس یا گرگ درمی‌آورد که نماد این‌همانی با حیوان درنده است (الیاده، ۱۳۶۸: ۱۶۱). مرحله آخر، بازگشت نوآموز تشرّف‌یافته در جایگاه قهرمان و ابرمرد به میان جامعه است. کارکرد بنیادین آیین‌های آشناسازی، یعنی انتقال از وضعیتی به وضعیت دیگر به مرگ آیینی فرد و تولد دوباره او در وضعیت تکامل یافته وابسته است و آشناسازی، آیینی برای کشتن نمادین نوآموز و تولد دوباره اوست. در برخی جوامع، باور بر این بود که فرد در جریان آیین‌ها کشته

می‌شود و حتی خانواده‌اش برای او سوگواری می‌کنند (همان: ۳۶، ۳۹، ۴۲)؛ (بیتس و پلاگ، ۱۳۸۹: ۶۸۰)؛ (چایدستر، ۱۳۸۰: ۱۰۲). در شکل کهن این باور، موجود بلعنده‌ای نوآموز را می‌خورد و دوباره او را از دهانش بیرون می‌فرستد (الیاده، ۱۳۶۸: ۴۴-۴۵، ۱۹۲). این موجود بلعنده، شکل بسیار کهن راهنمای نوآموز است که در برخی آیین‌ها به صورت خدا یا خدایان قبیله و در برخی دیگر به شکل هیولا یا کرکودیل نمود یافته است. نمایش نوآموزان در وضعیت شبیه به وضعیت جنین (همان: ۴۸)، نمایش نمادین تولد دوباره نوآموز از مادر (فریزر، ۱۳۸۳: ۷۹۸-۷۹۷) و تغییر نام نوآموز تشریف‌یافته در برخی جوامع (الیاده، ۱۳۶۸: ۷۱-۷۰) از جمله مناسک بیانگر تولد مجدد نوآموز در کالبد جدید است.

کارکرد روایی و داستانی ساختار آشناسازی را به طور ویژه‌ای در روایت‌های حماسی می‌توان دید. در حماسه‌های متأخری چون شاهنامه، مرگ آیینی غالباً به شکل تحوّل یافته و به صورت‌های دیگری بیان شده است، اما در ژرف‌ساخت آنها عنصر مرگ آیینی همچنان حفظ شده است. در داستان سیاوش، شش ساختار مبتنی بر آشناسازی استخراج شد که در ادامه ذکر می‌شود.

۱-۵ ساختار اول

در ساختار اول، کیکاوس، سیاوش را به زابل می‌فرستد تا با آموزش رستم، پهلوان شایسته‌ای شود (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲/۲۰۷). سیاوش نزد رستم، تعالیم و آداب پهلوانی را می‌آموزد و سپس پیش کیکاوس برمی‌گردد (همان: ۲/۲۰۸). فرستادن نوآموز به سرزمین دورتر در کنار فردی با ویژگی‌ها و توانایی‌های خارق‌العاده، گذارندن آموزه‌های دشوار، رسیدن به جایگاه پهلوانی، بازگشت به شهر خود، جشن و استقبال از قهرمان و پاداشی چون فرمانروایی کورستان (همان: ۲۱۱-۲/۲۱۰) از عناصر مهم ساختار داستان است.

۲-۵ ساختار دوم

ساختار دوم، آزمون گذر از آتش است (همان: ۲/۲۳۶). سیاوش، این آزمون را برای نشان‌دادن پاک‌ی و وارستگی‌اش از تهمت‌های سودابه برگزید. عبور سیاوش از آتش با لباس سفید و کافورزده (همان: ۲/۲۳۵) بیانگر مرگ آیینی قهرمان نوآموز است. گویی او را کفن کرده‌اند و بر او کافور زده‌اند. گریه و اندوه حاضران در دشت (همان: ۲۳۶-۲/۲۳۴) به سبب مرگ آیینی قهرمان است و عبور سالم از آتش به معنای تولد دوباره اوست، در حالی که به منزلت او افزوده شده است.

۳-۵ ساختار سوم

ساختار سوم، شکل کامل‌تر و به مراتب پیچیده‌تری دارد. کاوس بنا به درخواست سیاوش، او را به نبرد با افراسیاب می‌فرستد. یکی از دلایل اصلی داوطلبی سیاوش برای نبرد، رهایی از توطئه‌های سودابه و سبکسری‌های کاوس است. این روایت با ژرف‌ساخت داستان ارتباط تنگاتنگی دارد. در ژرف‌ساخت آشناسازی داستان، قهرمان به اجبار به جایگاه آزمون فرستاده می‌شود و یا حتی به قصد کشته‌شدن از خانواده رانده می‌شود. این کارکرد در داستان سیاوش به صورت اجبار ناشی از توطئه‌های سودابه و سبکسری‌های کاوس آمده است. گریه‌های کاوس به هنگام جدایی از سیاوش (همان: ۲/۲۴۳) و همچنین گریه و سوگ ایرانیان پس از شنیدن ماجرای کشته‌شدن او (همان: ۳۸۳-۲/۳۸۱) از عناصر ساختار داستان و بیانگر مرگ آیینی قهرمان است. سیاوش که قبلاً مراحل مثل تعالیم رستم و گذر از آتش را گذرانده بود در توران نیز آزمون‌های مختلفی را پشت سر می‌گذارد (همان: ۳۲۶-۳۲۳، ۲۹۴-۲/۲۸۹). این آزمون‌های متعدّد سیاوش، نشان‌دهنده جایگاه آیینی او در این اسطوره و عبور از آزمون‌های مختلف برای رسیدن به مرتبه ابرمردی یا انسان کامل است که در نهایت به عروج او می‌انجامد. مرحله اصلی، مرگ آیینی اوست. بریدن سر سیاوش به دستور افراسیاب به

معنای بلعیده شدن یا کشته شدن نوآموز به دست هیولای بلعنده است که بیان‌کننده مرگ نوآموز از کالبد پیشین و سپس تولد او در کالبد جدید و تکامل یافته یعنی کیخسرو است. در یک پرده نقالی که صحنه سربریدن سیاوش را نشان می‌دهد، سیاوش که در ساختار آشناسازی در جایگاه یک نوآموز تشریف‌نیافته است، به صورت یک خردسال به تصویر کشیده شده است. این موضوع احتمالاً از تأثیر ناخودآگاه ژرف‌ساخت اسطوره‌ای داستان در ذهن نقاش برخاسته است.



از کتاب شناخت اساطیر ایران بر اساس طومار نقالان (عنصری، ۱۳۷۰: ۱۲۷)

تولد کیخسرو، میلاد دوباره نوآموز در کالبد جدیدی است. شواهد یگانگی سیاوش و کیخسرو در ژرف‌ساخت داستان، این موارد در روساخت داستان است: پیش‌گویی‌های سیاوش درباره مرگ خودش، تولد کیخسرو (فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۴۶-۲/۳۱۱/۳۴۵)، رفتن کیخسرو به مرغزار و یافتن اسب سیاوش، بهزاد و اینکه بهزاد او را می‌شناسد (همان: ۴۲۷-۲/۴۲۶)، استوارکردن کنگ‌دژ، شهری که به دست سیاوش بر زمین از سوی کیخسرو (بهار، ۱۳۵۷: ۲۶۶) ساخته می‌شود. باید توجه داشت که تأکید بر اینکه کیخسرو کالبد تشریف‌یافته سیاوش است به معنای این‌همانی واقعی و بنیادین این دو شخصیت نیست. چه بسا نام کیخسرو و اعمال او در روایات ایرانی، بازمانده یک شخصیت تاریخی در ادوار بسیار کهن باشد. در اینجا سیر تکوین روایی و الگوهای شکل‌دهنده به روایت داستان در نظر است. احتمالاً روایت‌های مربوط به کیخسرو و اعمال او در تأثیر روایت‌های شخصیت آیینی و رازآمیز سیاوش، تغییر یافته است؛ به گونه‌ای که در دوره‌های متأخر روایت‌پردازی حماسی، کیخسرو به تدریج جایگزین شکل تشریف‌یافته سیاوش، ایزد شهیدشونده، شده است. کیخسرو نیز در جایگاه شکل تشریف‌یافته سیاوش، آزمون‌های دیگری را برای رسیدن به جایگاه آرمانی پشت سر می‌گذارد. آزمون کیخسرو، عبور بدون کشتی از آب خروشان جیحون (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲/۴۴۸) است که با موفقیت آن را پشت سر می‌گذارد. آزمون نهایی او برای رسیدن به جایگاه شاه آرمانی در شاهنامه، گشودن دژ بهمن به صورت معجزه‌آسا و نابودی دیوان است (همان: ۴۶۷-۲/۴۶۳) که احتمالاً از روایت زرتشتی نابودکردن بت‌کده کنار دریاچه چیچست به دست کیخسرو برگرفته شده است (مینوی خرد، ۱۳۶۴: ۴۵). در این آزمون‌ها قهرمان که سیاوش یا کیخسرو است، نبرد جدی و خونینی انجام نمی‌دهد. حتی در گشودن دژ بهمن نیز کیخسرو، خودش تیراندازی نمی‌کند. اینها از سویی در جایگاه آیینی سیاوش ریشه دارد و از سوی دیگر، نشان می‌دهد که آشناسازی سیاوش، چیزی فراتر از آشناسازی پهلوانی است و آزمون‌هایی برای رسیدن به جایگاه آرمانی و مهیاشدن ابرقهرمان برای نبرد نهایی با بزرگ‌ترین دشمن ایران، یعنی افراسیاب است.

۴-۵ ساختار چهارم

ساختار سوم داستان سیاوش، ساختار دیگری را نیز در برگرفته است و آن فرستادن کیخسرو به نزد شبانان است. در

ساختار چهارم، عناصری دیده می‌شود که بیانگر ژرف‌ساخت مبتنی بر آشناسازی در این ساختار است، مثل فرستادن کیخسرو به کوه فلا یا محلّ آزمون نزد شبانان (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲/۳۶۸)، نبرد با جانوران درنده (همان: ۲/۳۶۹)، رسیدن به جایگاه پهلوانی و بازگشت به خانه (همان)، گذراندن آزمون پرسش‌های افراسیاب (همان: ۳۷۴-۲/۳۷۳) و دریافت پاداش (همان: ۲/۳۷۴). نقش افراسیاب و پرسش‌های او از موضوعاتی است که می‌توان در این ساختار درباره آن بحث کرد. در ژرف‌ساخت داستان، افراسیاب نقش موجود بلعنده یا راهنما را دارد که مرگ آیینی نوآموز به دست او انجام می‌شود. در حماسه‌های متأخری چون *شاهنامه*، این نقش به شکل‌های تغییر یافته روایت می‌شود؛ چنان که این جایگاه در داستان سیاوش در قالب پرسشگر به افراسیاب داده شده است. محققان، پاسخ‌های کیخسرو به پرسش‌های افراسیاب را عمدتاً رمزی دانسته‌اند و این رمزها را با استنباط خویش، گزارش کرده‌اند (مسکوب، ۱۳۵۱: ۱۷۸-۱۷۷)؛ (خالقی مطلق، ۱۳۸۸: ۱۷۵-۱۷۴). سؤال اساسی آن است که پادشاه در *شاهنامه*، مظهر خرد است و گرداگرد او نیز خردمندان بسیاری حضور دارند، اگر این معانی رمزی درست باشد، چگونه خردمندان گرداگرد افراسیاب از این سخنان و پاسخ‌های تند کودک، اطلاع نیافته‌اند؟ البته نمی‌توان تصور کرد که فردوسی بخواهد افراسیاب را نادان جلوه دهد؛ چون از دانایی او سخنانی در *شاهنامه* نقل شده است و حتی برخی از مطالب جاری شده بر زبانش او را پادشاه بزرگ می‌نمایاند (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۵۴-۲/۲۵۳). اگر افراسیاب در داستان کیخسرو با توجه به کارکرد جانور بلعنده در آیین آشناسازی مشاهده شود، مبنای پرسش و پاسخ‌ها بهتر روشن می‌شود؛ یعنی افراسیاب در این داستان، جانور بلعنده است و پیران ویسه شکل مثبت افراسیاب و حکیم و مرد دینی است. این مسئله در سیر تحول ساختارها طبیعی است. در ساختار داستان، کارکردهای نامتغیر که کمینه‌ها و محورهای اصلی را تشکیل می‌دهند، می‌توانند از سوی یک یا چند شخصیت نمود یابند. تحول نام یا ماهیت شخصیت‌ها نیز جایگاهی در تحول کمینه‌ها ندارد.

۵-۵ ساختار پنجم

گیو در این ساختار، قهرمان است. هر چند در ژرف‌ساخت داستان سیاوش، گیو از راهنمایان سیاوش یا کیخسرو در مراحل آشناسازی است، اما با توجه به اینکه هر ساختار نظامی، بسته و خودبسنده است، شخصیت گیو در ساختار پنجم، گویی با شخصیت او در داستان سیاوش، هیچ ارتباطی ندارد. بر اساس رویکرد ساختارگرایانه، نگاه ما به گیو در این ساختار مانند نمونه‌های دیگر، صرفاً در جایگاه یک کنشگر است و یک کنشگر در هر ساختار، عنصر مستقلی از کنشگران دیگر در سایر ساختارها است. در ساختار پنجم، سروش در خواب گودرز از فراز یک ابر باران‌زا مژده می‌دهد که کیخسرو، فرزند سیاوش، نجات‌بخش ایران از شرّ افراسیاب خواهد بود و گیو، تنها کسی است که می‌تواند او را به ایران آورد (همان: ۲/۴۱۳). در ساختار داستان، انتخاب گیو برای این مأموریت به معنای افاضه آزمون آشناسازی به گیو از سوی یک وجود مینوی یا سروش است. آزمون مهم گیو، سفر به توران و هفت سال زندگی دشوار در آنجا است. پوشیدن لباسی از پوست گورخر (همان: ۲/۴۲۱) می‌تواند به معنای این‌همانی قهرمان نوآموز با حیوان وحشی باشد و این نیز در معنای پذیرفتن خصوصیات درندگی است. خصوصیت توحش در دادن خشم و شوریدگی فراوان به قهرمان مؤثر است. دو نوآموز در حماسه «ولسونگ‌ها»، پوست گرگ را می‌پوشند و برای مدتی، بی‌اختیار همچون گرگ‌ها می‌شوند (الیاده، ۱۳۶۸: ۱۶۳). خشم و شوریدگی گیو در این داستان مثال‌زدنی است (فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۳۲-۲/۴۳۱). توان شکست دادن گیو را نه پهلوانان و نه لشکریان تورانی با وجود تعداد فراوانشان، ندارند؛ به طوری که باعث شگفتی پهلوانان تورانی می‌شود:

ازیشان فراوان بیفکنند گیو ستوه آمدند آن سواران نیو

به نستین گرد گلباد گفت که این کوه خارااست گر یال و سفت

(همان: ۲/۴۳۲)

آزمون نهایی گیو، عبور از رود خروشان جیحون است که شگفتی نگهبان رود را موجب می‌شود (همان: ۲/۴۴۸). البته موفقیت گیو در آزمون اخیر به سبب همراهی او با کیخسرو است که فره ایزدی دارد. مرحله پایانی آشناسازی گیو، بازگشت او به ایران است، در حالی که به جایگاه بالاتری از قهرمانی رسیده است.

۵-۶ ساختار ششم

در ساختار ششم، مراحل گذار دیگری پیش روی کیخسرو است. گشودن دژ بهمن (همان: ۴۶۷-۲/۴۶۳) و نبرد بزرگ با افراسیاب و سرانجام نابودکردن این دشمن ایران، مراحل دشواری است که کیخسرو با گذراندن آنها برای مرحله پایانی که عروج به عالم مینو است، آماده می‌شود. ناپدیدشدن کیخسرو در کوه و عروج به آسمان، همان مرگ آیینی و رفتن به عالم دیگر است. این ساختار در شاهنامه ناتمام است و فقط تا مرحله عروج قهرمان یعنی مرگ آیینی آمده است. با توجه به جنبه اجتماعی حماسه، تنها کنش‌های دنیایی کیخسرو در روایت حماسه آمده است. ادامه این ساختار را در متون دینی زرتشتی باید جست. در دین زرتشت، کیخسرو از جاودانان است. آزمون‌ها و مراحل مختلف کیخسرو با هدف آماده‌شدن او برای خویشکاری نهایی است. مرحله آخر، یاری‌رساندن به سوشیانت برای نوکردن و آماده‌کردن جهان در رستاخیز است. در هزاره سوم، کیخسرو در ملاقات با سوشیانت، کارها یا آزمون‌های خود را در نابودکردن بتکده کنار دریاچه چیچست و کشتن افراسیاب شرح می‌دهد. سپس به امر سوشیانت، دین را می‌ستاید و در مدت پنجاه و هفت سال دوره سوشیانت، کیخسرو، فرمانروا و سوشیانت، موبد موبدان است (مینوی خرد، ۱۳۶۴: ۹۴). از جنبه دیگر، ساختار ناتمام داستان کیخسرو در شاهنامه، بیانگر نبوغ نهفته در روایت آن است. ناپدیدشدن قهرمان در پایان داستان، کنشی برای جاودان‌کردن او پس از قهرمانی است.

۶- ساختارهای مبتنی بر آیین‌های باروری

در آیین‌های باروری، اعتقاد بر این بود که ایزد زیبارو و معمولاً نربنه‌ای که عامل باروری و برکت‌بخشی است، در برهه‌ای از سال به دلایلی مثل مرگ یا سفر به جهان دیگر که جهان مردگان یا جهان زیر زمین و دوزخ است، می‌رود و یا منتقل می‌شود. با رفتن یا مرگ این ایزد، همسرش که یک ایزد مادینه است، به دنبال او به جهان دیگر می‌رود. در این مدت، باروری و زایایی طبیعت مختل می‌شود و خشکی و سترونی همه‌جا را فرا می‌گیرد. اما پس از دست‌یافتن ایزد مادینه به همسرش و بازگرداندن او به روی زمین، سرسبزی و باروری به طبیعت بازمی‌گردد و زمین و عناصر طبیعی دیگر، نیروی باروری و زایایی خود را دوباره به دست می‌آورند. در دنیای باستان این حادثه هر سال تکرار می‌شد و هر سال در زمان مشخصی که متناسب با تقویم کشاورزی، غالباً پیش از آغاز سال نو بود، به خاطر مرگ ایزد شهیدشونده، سوگواری می‌کردند و پس از آن، به سبب بازگشت ایزد شهیدشونده، مراسم شادی انجام می‌دادند (فریزر، ۱۳۸۳: ۳۶۰، ۴۰۱-۳۸۵). گستردگی این آیین‌ها را در نقاط مختلفی از جهان می‌توان دید، اما شکل کامل و آیینی آنها بیش از همه‌جا در آسیای غربی و سرزمین‌های شرق مدیترانه رایج بوده است (همان: ۳۵۸). آیین‌های تموز، آدونیس، آتیس و اُزیریس از مهم‌ترین و رایج‌ترین آیین‌های باروری در این سرزمین‌ها به شمار می‌رود. بهار، معتقد است طرح داستان سیاوش نیز

در تأثیر آیین‌های باروری در بین‌النهرین و شرق مدیترانه شکل گرفته است (بهار، ۱۳۸۷: ۴۲۰). ژرف‌ساخت آیین‌های باروری، دو ساختار در داستان سیاوش ایجاد کرده است. در ادامه، این ساختارها بر مبنای نظریات بهار، شرح می‌شود.

۱-۶ ساختار اول

عناصر مهمی که با عناصر آیین‌های باروری انطباق می‌یابند از این قرار هستند: زیبایی فراوان سیاوش، نقش آفرینی سودابه در کنار سیاوش، توطئه سودابه علیه او، رفتن سیاوش به میان آتش، رفتن او به توران، کشته شدنش، سوگ و عزای ایرانیان، حمله افراسیاب به ایران و وقوع خشکسالی، رفتن گیو به دنبال کیخسرو یا کالبد دیگر سیاوش، بازگشت کیخسرو به ایران، به پادشاهی رسیدن او و مصادف شدن آن با بارش باران و آبادانی ایران زمین. نقش سودابه در داستان سیاوش از نقش‌های اساسی است و از نظر ژرف‌ساختی می‌تواند با نقش‌های ایشتر، ایزیس، آفرودیت و سی‌پل در آیین‌های باروری مقایسه شود (همان: ۴۴۷). از همین روست که اگرچه از جریره، فرود و مادر سیاوش در برخی متون تاریخی قدیم، ذکری نرفته است، اما سودابه گاهی با نام سوداوه و گاه با نام سُعدی همواره از شخصیت‌های اصلی داستان به شمار می‌رود (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۱۱۵)؛ (مقدسی، ۱۳۹۰: ۱/۵۰۶). بهار، واژه سودابه را به معنای دارنده آب روشنی‌بخش دانسته است (بهار، ۱۳۸۷: ۱۹۵) که با خویشکاری برخی ایزدان مادینه در آیین‌های باروری به‌ویژه ایشتر ارتباط نزدیکی دارد. رفتن سیاوش به درون آتش در اثر نیرنگ سودابه یا رفتن او به توران برای در امان ماندن از توطئه‌های سودابه می‌تواند با کشته شدن تموز در اثر شدت و خشونت عشق ایشتر و یا فرستاده شدن آدونیس به جهان مردگان به دست آفرودیت، مقایسه شود. سوگواری و عزای در ایران پس از آگهی از کشته شدن سیاوش، بازمانده سوگواری به خاطر مرگ ایزد شهیدشونده است. غیبت ایزد شهیدشونده، خشکسالی و نابودی سرسبزی و نیروی باروری طبیعت را موجب می‌شود. در داستان سیاوش این کارکرد به صورت حمله افراسیاب به ایران پس از مرگ سیاوش و وقوع هفت سال خشکسالی آمده است (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲/۴۱۲). کارکرد مهم بعدی، بازگشت کیخسرو است. در ساختار داستان، کیخسرو کالبد دومی است که رستاخیز سیاوش در کالبد او انجام می‌شود. بازگشت کیخسرو به ایران همزمان با بهار است (همان: ۲/۴۴۸) و پادشاهی او یا رستاخیز ایزد شهیدشونده با بارش باران، جوشیدن چشمه‌سارها، جاری شدن رودها و سرسبزی و آبادانی سرزمین ایران مصادف می‌شود (همان: ۳/۴). ویژگی‌های دیگر داستان سیاوش مانند رفتن به درون آتش که «نماد خشک شدن و زردگشتن گیاه و در واقع، آغاز انقلاب صیفی و هنگام برداشتن محصول است» (بهار، ۱۳۷۴: ۴۷) یا مراسم سوگ سیاوش در ماوراءالنهر که در آغاز تابستان یا انقلاب صیفی انجام می‌گرفت (همان) از خصوصیات است که این داستان را در ردیف اسطوره‌های مبتنی بر آیین‌های باروری قرار می‌دهد.

۲-۶ ساختار دوم

ساختار دوم به بازگشت فرنگیس و کیخسرو به سیاوش‌گرد مربوط می‌شود. این داستان در تأثیر داستان اصلی سیاوش، طرحی از آیین‌های باروری دارد. هنگامی که کیخسرو نزد شبانان بود و همراه با مادرش به سیاوش‌گرد نرفته بود، سیاوش‌گرد خشک و بی‌روتق شد، اما با آمدن کیخسرو یا کالبد دیگر سیاوش، این سرزمین، آباد و پُروتنق شد:

فرنگیس و کیخسرو آنجا رسید	بسی مردم آمد ز هر سو پدید
به دیده سپردند یکسر زمین	زبان دد و دام پسر ز آفرین
کز آن بیخ برکنده فرخ درخت	ازین گونه شاخی برآورد سخت

همه خاک آن شارستان شاد گشت
 گیاه بر چمن سرو آزاد گشت
 ز خاکی که خون سیاوش بخورد
 به ابر اندر آمد یکی سبز نرد
 نگاریده بر برگ‌ها چهر او
 همی بوی مشک آمد از مهر او
 به دی مه به سان بهاران بُدی
 پرستش‌گه ســوگواران بُدی
 (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲/۳۷۵)

خشکی و بی‌رونی سیاوش‌گرد، بیانگر خشکسالی و سترونی است که از مرگ ایزد شهیدشونده به وجود آمده است. در ژرف‌ساخت داستان، رفتن کیخسرو به سیاوش‌گرد، شکل دیگری از بازگشت سیاوش به آنجاست. همراهی فرنگیس با کیخسرو بی‌شبهت با همراهی ایشتر با تموز در بازگشت از جهان مردگان نیست. ابیات پایانی، آشکارا به مراسم سوگ سیاوش اشاره دارد. رفتن کیخسرو به سیاوش‌گرد از نظر ژرف‌ساختی می‌تواند با روایت استوارکردن کنگدژ یا سیاوش‌گرد بر زمین به دست کیخسرو، مرتبط باشد.

۷- ژرف‌ساخت مبتنی بر اسطوره‌اژدهاکشی

اسطوره‌اژدهاکشی از ژرف‌ساخت‌های دیگری است که می‌توان از ساختار کلان داستان سیاوش استخراج کرد. در اسطوره‌اژدهاکشی، «یلی نریمان یا ایزدی ورجاوند، اژدها یا دیو اژدهافشی را می‌اوژند و آنچه را که در بند اژدها گرفتار است، رها می‌کند. این ساده‌ترین گونه‌افسانه‌اژدهاکشی است که از دیرباز تا امروز به گونه‌های بی‌شمار و گزارش‌های گوناگون در اساطیر و حماسه و قصه‌های مردمان تقریباً سراسر جهان بازگو شده است» (سرکاراتی، ۱۳۷۸: ۲۳۷). در شکل اولی این اسطوره، اژدها آب‌ها را اسیر می‌کند و خشکی و سترونی طبیعت را موجب می‌شود. قهرمان یا ایزد ارجمندی به نبرد با اژدها می‌رود. در این نبرد سهمگین پس از کشته‌شدن اژدها، آب‌ها آزاد می‌شود. بعدها به موازات تغییرات تاریخی و تمدنی که با تحوّل روایت‌پردازی‌های بشر نیز همراه بوده است، دختر (مثل داستان نبرد روشن‌زاد با دیوی بر فراز ابرها که همسر او را دزدیده بود، ارداز و اریتر، ۱۳۸۸: ۲۸۸-۲۸۳) یا گاو (مثل داستان نبرد تریته با ویشوروپه برای آزادکردن گاوها، رستگار فسایی، ۱۳۷۹: ۱۸۵) جای آب را در این اسطوره می‌گیرد. ایزدان جنگاور نیز جای خود را به قهرمانان زمینی می‌دهند که برای آزادکردن دختر یا گاوها به سرزمین یا قلعه اژدها وارد می‌شوند و پس از نبرد سهمگینی، دختر یا گاوها را آزاد می‌کنند. این اسطوره به شکل‌های مختلف، فراوان در متون حماسی در سراسر جهان آمده است. در *شاهنامه* فردوسی که از حماسه‌های متأخر است، این اسطوره در شکل‌های تحوّل‌یافته و حتی در برخی داستان‌های شبه تاریخی نیز آمده است. در پژوهش مستقلی در این باره، هفده ساختار مبتنی بر اسطوره‌اژدهاکشی از *شاهنامه* فردوسی استخراج شد (مالمیر و حسین‌پناهی، ۱۳۹۱: ۱۷۱-۱۴۷). در این مقاله نیز دو ساختار از داستان سیاوش به این هفده ساختار افزوده می‌شود. روایت‌های مختلف داستان سیاوش از مهم‌ترین دلایل راه‌یابی ژرف‌ساخت‌های مختلف به این داستان است. وجود دو روایت از ازدواج سیاوش، جایگاه بحث و جدل بوده است. در *شاهنامه* چاپ مسکو، داستان ازدواج سیاوش با جریره، همانند داستان ازدواج او با فرنگیس در متن آمده است (فردوسی، ۱۳۷۴: ۹۴-۳/۹۲). خالقی مطلق با وجود ثبت ازدواج سیاوش با جریره در نسخه فلورانس با استناد به دلایلی مثل نیامدن این ماجرا در ترجمه بنداری، *تاریخ‌ثعالبی* و برخی متون کهن و بر مبنای دلایل قابل تأمل متن‌شناسی *شاهنامه* (خالقی مطلق، ۱۳۷۲: ۴۲۹-۴۲۲)، این داستان را به صورت ابیات الحاقی به زیرنویس برده است (فردوسی،

۱۳۸۶: ۲۹۷-۲/۲۹۶). صرف نظر از داوری درباره الحاقی بودن یا نبودن این ابیات، وجود این دو روایت متناظر در نسخه‌های شاهنامه از درآمیختگی دو روایت از داستان سیاوش برخاسته است. به نظر می‌رسد روایت ازدواج با جریره و تولد فرود، یک داستان صرفاً افزوده یا تقلیدشده از روایت دیگری نیست و از نظر اسطوره‌شناسی و نه نسخه‌شناسی، اصالت ساختاری دارد. در روایت‌های مردمی، داستان فرود جزئی از داستان سیاوش است که البته تلاش کرده‌اند ابهام داستان را رفع کنند. برای این کار داستان را به این صورت آورده‌اند: سیاوش به حالت قهر از ایران به توران رفت و در آنجا با پیران ملاقات کرد. پیران با کمال مهربانی او را به خانه‌اش برد و دخترش، جریره را که عاشق سیاوش شده بود، به او داد. پیران در کلات، قلعه‌ای داشت. آن قلعه را به سیاوش و جریره داد تا آنجا زندگی کنند. دو سال بعد، افراسیاب از آمدن سیاوش به توران آگهی یافت. پیران به‌ناچار، او را نزد افراسیاب برد. در این هنگام، جریره باردار بود. سیاوش در حضور افراسیاب با رفتارش تحسین او و حاضران را برانگیخت. فرنگیس که از پشت پرده، سیاوش را دیده بود، شیفته او شد. پیران برای آنکه افراسیاب آسیبی به سیاوش نرساند از فرصت استفاده کرد و فرنگیس را برای سیاوش خواستگاری کرد. نه ماه بعد، فرود از جریره به دنیا آمد و سیاوش را از تولد پسرش آگاه کرد. سیاوش همراه با فرنگیس برای دیدن فرود و جریره به کلات رفتند (انجوی شیرازی، ۱۳۶۳: ۱۲۴-۱۲۳). در یک روایت در تلاش برای منسجم کردن داستان سیاوش از نامه‌نگاری میان فرود و کیخسرو سخن رفته است (همان: ۱۸۸) و در روایت مردمی دیگری، داستان تظاهر کیخسرو به نادانی و ارائه پاسخ‌های بی‌ربط به پرسش‌های افراسیاب به فرود نسبت داده می‌شود (همان: ۱۸۶-۱۸۵). هم‌چنین در روایت دیگری، جریره خواهر پیران معرفی شده است و از نظر سن و سال، فرود را بزرگ‌تر از کیخسرو دانسته‌اند (مجموعه‌التواریخ و القصص، ۱۳۱۸: ۲۹).

قرارگرفتن این دو روایت در ساختار داستان سیاوش بر مبنای وجود ژرف‌ساخت اسطوره‌اژدهاکشی در این داستان است. بخش دوم داستان سیاوش از نظر بهار (بهار، ۱۳۷۴: ۴۵-۴۴) در واقع از ژرف‌ساخت مبتنی بر اسطوره‌اژدهاکشی سرچشمه می‌گیرد، اما در ساختار مبتنی بر اژدهاکشی، کارکردهای کشته‌شدن قهرمان و رویدادن گیاه از خون او، عناصر زاید و مربوط به ژرف‌ساخت‌های دیگر است. در این بخش، دو ساختار مبتنی بر اسطوره‌اژدهاکشی در داستان سیاوش بررسی می‌شود.

۱-۷ ساختار اول

افراسیاب در شاهنامه با توانایی‌هایی مثل حمله به ایران و وقوع هفت سال خشکسالی (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲/۴۱۲) و توان زیستن در زیر آب (همان: ۳۲۱-۴/۳۱۶) تا حدی ماهیت جادویی یافته است. این ویژگی‌ها از ژرف‌ساخت شخصیت افراسیاب در روایت‌های ایرانی برخاسته است. کارکردهایی که ژرف‌ساخت مبتنی بر اسطوره‌اژدهاکشی را در این داستان نشان می‌دهد، از این قرار هستند: رفتن سیاوش به توران، راه‌یابی به کاخ افراسیاب، ازدواج با فرنگیس، دختر افراسیاب، بازگشت کیخسرو یا سیاوش به ایران همراه با فرنگیس، پادشاهی کیخسرو یا سیاوش در ایران که با بارش باران و جاری‌شدن رودها و بازگشت سرسبزی همراه می‌شود. این ساختار، شکل تحوّل‌یافته‌ی داستان رفتن قهرمان به سرزمین اژدها، ورود به قلعه‌ی اژدها، نبرد سهمگین با اژدها، آزادکردن دختر یا آب‌ها از اسارت، بازگرداندن او به ایران و بازگشت باران و سرسبزی به ایران زمین است.

۲-۷ ساختار دوم

این ساختار، شکل دیگری از ساختار اول است که به موازات ساختار اول به این داستان راه یافته است. رفتن سیاوش به توران، راه‌یابی به خانه پیران، مشاور و فرمانده ارشد افراسیاب و ازدواج با جریره دختر پیران، عناصری از ساختار مبتنی بر اسطوره‌اژدهاکشی است، اما در مقایسه با ساختار اول ناقص است. با توجه به ساختار داستان می‌توان گفت

حضور فرود همراه با جریره در منطقه کلات با در نظر گرفتن ژرف ساخت اژدهاکشی، بازگشت سیاوش همراه با جریره را به ایران بیان می‌کند که به عبارت دیگر همان آزاد کردن دختر و بازگشت به ایران است.

۸- نتیجه‌گیری

با توجه به وجه پدیداری ساختار روایی داستان سیاوش که بر انتقال از وضعیتی به وضعیت دیگر مبتنی است، همچنین نقش اساسی مرگ در این تحول که به ظهور وضعیت‌ها و کنشگران جدید می‌انجامد، ژرف ساخت اصلی داستان بر «اسطوره نمونه نخستین انسان» بنا شده است. با در نظر گرفتن این ژرف ساخت بنیادین و ساختار پیچیده و درهم‌تنیده داستان سیاوش، می‌توان برای هر یک از ژرف ساخت‌های موجود در ساختار داستان، ساختارهای متعددی در نظر گرفت؛ به طوری که شش ساختار بر مبنای ژرف ساخت آیین‌های آشنا سازی، دو ساختار بر مبنای ژرف ساخت آیین‌های باروری و دو ساختار بر مبنای ژرف ساخت اسطوره اژدهاکشی از داستان سیاوش استخراج می‌شود. وجود ژرف ساخت‌های چندگانه و در نتیجه ساختارهای متعدد، شکل پیچیده‌ای به ساختار روایی داستان سیاوش داده است. شکل‌گیری این ژرف ساخت‌ها از درهم آمیختن روایت‌های مختلف در سیر تکامل روایی داستان سیاوش برخاسته است. جایگاه آیینی سیاوش نیز در ورود روایت‌های مختلف و گاه متضاد، تأثیرگذار بوده است.

در داستان‌های شاهنامه، مرگ پیش‌نمونه و پدید آمدن آفریدگان از پیکر او به شکل تغییر یافته‌ای به صورت ایجاد نسبت پدر و پسر و سپس مرگ یکی از آنها روایت شده است. در داستان سیاوش، مرگ قهرمان در توران، سبب و انگیزه‌ای برای ظهور قهرمان برتر و تکامل یافته است. کیخسرو، شکل تکامل یافته سیاوش است و برای هستی یافتن این کالبد تکامل یافته، مرگ پیش‌نمونه ضروری است. در ژرف ساخت اسطوره‌ای داستان، برای ایجاد و آفرینش، پدر کشته می‌شود و در نتیجه مرگ پدر، پسر به وجود می‌آید. در شاهنامه، این الگو کارکرد سیاسی یافته است. پسر به جای پدر به پادشاهی برگزیده می‌شود و پادشاه شدن کیخسرو نیز بر همین اساس صورت می‌گیرد. خویشکاری پدر، زندگی کردن برای ایجاد پسر است. مرگ پدر به سبب غفلت او رخ می‌دهد تا اهریمن بر او غلبه یابد و از پیکر تگه‌تگه شده پدر، فرزندش به دنیا آید. این مسئله، تسلیم و یا غفلت سیاوش را در برابر گرسیوز و افراسیاب توجیه می‌کند. تولد کیخسرو پس از سیاوش نیز بر اساس این الگوست.

الگوی نبرد پدر و پسر، گاهی به شکل تغییر یافته به صورت نبرد میان برادران روایت شده است. داستان فرود با داشتن ژرف ساخت مبتنی بر اسطوره نمونه نخستین انسان، شکل دیگری از نبرد برادران است. در ژرف ساخت داستان فرود در کنار تقابل برادران، همچنان بازتابی از نسبت پدر و پسر وجود دارد؛ یعنی مرگ پدر که سیاوش است، پیشتر رخ داده است و زندگی پسر را موجب شده است. در لایه دیگری از داستان، مرگ فرود از مقدمات تداوم حیات کیخسرو است. در این ساختار، مرگ پیش‌نمونه به برادر یعنی فرود، منتقل شده است. جایگاه آیینی کیخسرو در متون زرتشتی باعث شده است که تقابل دو روایت فرود و کیخسرو در ساختار داستان، به تداوم روایت کیخسرو بیانجامد. در ژرف ساخت اسطوره‌ای داستان، جایگاه نظارتی کاوس در داستان نبرد برادران، شکل دیگری از ضرورت مرگ فرزند است.

منابع

- ۱- آیین‌وند، صادق و نصرالله، حسن. (۲۰۰۶). «دراسة مقارنة فی أساطیر الخصب: سیاوش و أدونیس نموذجاً»، مجلة العلوم الانسانية، العدد ۱۳ (۲)، ۸-۱.

- ۲- ارداز، ریچارد و آلفونسو اریتر. (۱۳۸۸). *اسطوره‌ها و افسانه‌های سرخپوستان آمریکا*، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل‌پور، تهران: چشمه، چاپ چهارم.
- ۳- الیاده، میرچا. (۱۳۷۶). «ادبیات شفاهی»، *آئین و اسطوره در تئاتر*، ترجمه جلال ستاری، تهران: توس، ۱۵۳-۱۷۷.
- ۴- ----- (۱۳۶۸). *آیین‌ها و نمادهای آشناسازی*، ترجمه نصرالله زنگویی، تهران: آگه.
- ۵- ----- (۱۳۸۶). *چشم‌اندازهای اسطوره*، ترجمه جلال ستاری، تهران: توس، چاپ دوم.
- ۶- انجوی شیرازی، ابوالقاسم. (۱۳۶۳). *فردوسی‌نامه*، جلد اول، تهران: علمی، چاپ دوم.
- ۷- بالازاده، امیرکاس. (۱۳۸۷). «شاهنامه و اسطوره برادرکشی»، *فصلنامه هنر*، شماره ۷۷، ۱۲۸-۱۴۷.
- ۸- بهار، مهرداد. (۱۳۵۷). «کنگ‌دژ و سیاوش‌گرد»، *شاهنامه‌شناسی (مجموعه گفتارهای نخستین مجمع علمی بحث درباره شاهنامه)* تهران: بنیاد شاهنامه فردوسی، ۲۶۱-۲۶۷.
- ۹- ----- (۱۳۷۴). *جستاری چند در فرهنگ ایران*، تهران: فکر روز، چاپ دوم.
- ۱۰- ----- (۱۳۷۷). *از اسطوره تا تاریخ*، گردآورنده و ویراستار ابوالقاسم اسماعیل‌پور، تهران: چشمه، چاپ دوم.
- ۱۱- ----- (۱۳۸۷). *پژوهشی در اساطیر ایران*، تهران: آگه، چاپ هفتم.
- ۱۲- بیتس، دانیل و فرد پلاگ. (۱۳۸۹). *انسان‌شناسی فرهنگی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علمی، چاپ هشتم.
- ۱۳- پرینس، جرال. (۱۳۹۱). *روایت‌شناسی (شکل و کارکرد روایت)*، ترجمه محمد شهبان، تهران: مینوی خرد.
- ۱۴- ثعالی، عبدالملک بن محمد. (۱۳۶۸). *تاریخ ثعالبی (غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم)*، ترجمه محمد فضائلی، تهران: نقره.
- ۱۵- جعفری، اسد الله. (۱۳۹۱). «پیرنگ و بررسی آن در داستان سیاوش»، *متن‌شناسی ادب فارسی*، سال چهارم، شماره ۱۴، ۹۳-۱۰۸.
- ۱۶- چایدستر، دیوید. (۱۳۸۰). *شور جاودانگی*، ترجمه حسین توکلی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- ۱۷- حصوری، علی. (۱۳۷۸). *سیاوشان*، تهران: چشمه، چاپ سوم.
- ۱۸- حمیدیان، سعید. (۱۳۸۳). *درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی*، تهران: ناهید.
- ۱۹- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۸). *سخن‌های دیرینه (سی گفتار درباره فردوسی و شاهنامه)*، به کوشش علی دهباشی، تهران: افکار.
- ۲۰- ----- (۱۳۷۲). *گل‌رنج‌های کهن (برگزیده مقالات درباره شاهنامه فردوسی)*، به کوشش علی دهباشی، تهران: مرکز.
- ۲۱- رستگار فسایی، منصور. (۱۳۷۹). *ازدها در اساطیر ایران*، تهران: توس، چاپ دوم.
- ۲۲- رضایی دشت‌ارژنه، محمود. (۱۳۹۲). «نقد و بررسی داستان فرود سیاوش بر اساس رویکرد ساخت‌شکنی»، *بوستان ادب (شعرپژوهی)*، سال پنجم، شماره ۱۶، ۳۹-۶۰.
- ۲۳- رضایی دشت‌ارژنه، محمود و گلی‌زاده، پروین. (۱۳۹۰). «بررسی تحلیلی-تطبیقی سیاوش، اوزیریس و آتیس»، *ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*، سال هفتم، شماره ۲۲، ۵۷-۸۳.
- ۲۴- رضایی، مهدی. (۱۳۸۳). *آفرینش و مرگ در اساطیر*، تهران: اساطیر.
- ۲۵- *روایت پهلوی*. (۱۳۹۰). ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۲۶- سرکاراتی، بهمن. (۱۳۷۸). *سایه‌های شکارشده (گزیده مقالات فارسی)*، تهران: قطره.

- ۲۷- شکیبی ممتاز، نسرین. (۱۳۸۹). «جایگاه سیاوش در اساطیر»، متن‌شناسی ادب فارسی، سال دوم، شماره ۵، ۱۰۱-۱۱۶.
- ۲۸- شهرستان‌های ایران. (۱۳۹۱). متن‌های پهلوی، گردآوری جاماسب جی دستور منوچهر جی جاماسب آسانا، پژوهش سعید عریان، تهران: انتشارات علمی، ۴۹-۵۲.
- ۲۹- طبری، محمد بن جریر. (۱۳۸۹). تاریخنامه طبری (گردانیده منسوب به بلعمی)، تصحیح محمد روشن، جلد اول، تهران: سروش، چاپ چهارم.
- ۳۰- علیزاده، ناصر و سجاد آیدنلو. (۱۳۸۵). «بازشناسی مضمون حماسی- اساطیری «رویاوی پدر و پسر» در روایتی از تذکره الاولیا»، پژوهش‌های ادبی، سال سوم، شماره ۱۲ و ۱۳، ۱۹۱-۲۰۸.
- ۳۱- عناصری، جابر. (۱۳۷۰). شناخت اساطیر ایران براساس طومار نقّالان، تهران: سروش.
- ۳۲- فاضلی، فیروز و ابراهیم کنعانی. (۱۳۸۹). «سیاوش، شخصیتی آیینی و رازناک در شاهنامه»، پژوهش‌های ادب عرفانی (گوهر گویا)، سال چهارم، شماره ۱۳، ۹۳-۱۰۸.
- ۳۳- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- ۳۴- ----- (۱۳۷۴). شاهنامه، بر اساس چاپ مسکو، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره و داد، چاپ دوم.
- ۳۵- فرنیغ دادگی. (۱۳۹۰). بندهش، گزارش مهرداد بهار، تهران: توس، چاپ چهارم.
- ۳۶- فریزر، جیمز جرج. (۱۳۸۳). شاخه زرین (پژوهشی در جادو و دین)، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: آگه.
- ۳۷- قائمی، فرزاد. (۱۳۸۹). تحلیل داستان کیخسرو در شاهنامه بر اساس روش نقد اسطوره‌ای، پژوهش‌های ادبی، سال هفتم، شماره ۲۷، ۷۷-۱۰۰.
- ۳۸- کیا، خجسته. (۱۳۸۸). آفرین سیاوش، تهران: مرکز.
- ۳۹- کریستن سن، آرتور. (۱۳۷۷). نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایرانیان، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: چشمه.
- ۴۰- مالمیر، تیمور. (۱۳۸۷). «ساختار فنی شاهنامه»، کاوشنامه، سال نهم، شماره ۱۶، ۱۹۹-۲۲۴.
- ۴۱- مالمیر، تیمور و فردین حسین‌پناهی. (۱۳۹۱). «اسطوره اژدهاکشی و طرح آن در شاهنامه فردوسی»، بوستان ادب (شعرپژوهی)، سال چهارم، شماره ۱۴، ۱۴۷-۱۷۱.
- ۴۲- مجمل التواریخ و القصص. (۱۳۱۸). تصحیح محمدتقی بهار، تهران: چاپخانه خاور.
- ۴۳- محقق، مهدی، ایرج مهرکی و خدیجه بهرامی رهنما. (۱۳۸۹). «ساختار تراژیک داستان سیاوش»، پژوهشنامه زبان و ادبیات فارسی، سال دوم، شماره ۶، ۱-۳۸.
- ۴۴- مختاریان، بهار. (۱۳۸۹). درآمدهای بر ساختار اسطوره‌ای شاهنامه، تهران: آگه.
- ۴۵- مسکوب، شاهرخ. (۱۳۵۱). سوگ سیاوش، تهران: خوارزمی، چاپ دوم.
- ۴۶- مقدسی، ابونصر مطهر بن طاهر. (۱۳۹۰). البدء و التاریخ (آفرینش و تاریخ)، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگه، چاپ چهارم.
- ۴۷- مینوی خرد. (۱۳۶۴). ترجمه احمد تفضلی، تهران: توس، چاپ دوم.
- ۴۸- نظامی، الیاس بن یوسف. (۱۳۶۳). اقبال‌نامه، تصحیح حسن وحید دستگردی، تهران: علمی، چاپ دوم.
- ۴۹- هینلز، جان راسل. (۱۳۸۹). شناخت اساطیر ایران، ترجمه و تألیف باجلان فرّخی، تهران: اساطیر، چاپ سوم.